



سنگ

۴

شهید عباس دوران

به روایت همسر شهید

به قلم: زهرامشتاق

چاپ دوازدهم



انشارات روایت فتح

هرگونه بهره‌برداری متنی، صوتی، تصویری و نرم‌افزاری
(شبکه‌های اجتماعی، پادکست و...) از گل اثر مجاز نیست
(استفاده تبلیغی و ترویجی کوتاه‌بلامانع است).

آسمان ۴

دوران به روایت همسر شهید
به قلم زهرامشتاق

نوبت چاپ: دوازدهم، ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

مدیر هنری: احسان حسینی

مشاور تألیف: حبیبه جعفریان

ویراستار: معصومه دلایل فرطید

چاپ: گل وردی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۰-۵۵۲-۶

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است.

مشتاق، زهرا

دوران به روایت همسر شهید / زهرا مشتاق.

تهران: روایت فتح، چاپ اول: ۱۳۸۳، چاپ دوازدهم: ۱۴۰۳، ۹۶ ص، مصور.

قیمت: ۶۵۰۰۰۰ ریال

ISBN: 978-600-330-552-6

آسمان، ۴.

فهرست‌نویس بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. عباس، دوران، ۱۳۶۱-۱۳۲۹.

۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه.

۳. دلیر روزی فرد، نرگس خاتون -- خاطرات، خلبان‌های هواپیماهای شکاری -- ایران.

۴. شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات، الف، عنوان.

رده‌بندی کنگره: ۵۵/۸۶/۱۶۲۶ DSR

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۳۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۳-۳۲-۶۷

دفتر: ۸۸۸۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۸۸۸۵۳۹۰۸

نشانی: تهران، میدان فردوسی، خیابان شهید سپهبد قرنی، شماره ۱۶

www.revayatfath.ir

شهید عباس دوران

- ولادت: ۲۰ مهر ۱۳۲۹
- اعزام به آمریکا برای تکمیل دوره خلبانی: ۱۳۴۹
- بازگشت به ایران: ۱۳۵۱
- ازدواج: ۲۲ تیر ۱۳۵۸
- شهادت: ۳۱ تیر ۱۳۶۱
- همسر: نرگس خاتون (مهناز)

www.ketab.ir

مقدمه ناشر

در کتاب قطور تاریخ، فصل جدیدی به نام انقلاب اسلامی و به نام انسان نوشته شده است. این فصل از جنس بهار است، ولی به رنگ سرخ نوشته شده است و خزانگی به دنبال ندارد. این فصل، داستان تجدید عهد انسان در روزهای پایانی تاریخ است و برای همین با خون و اشک نوشته شده است؛ خونی که یک روز در این سرزمین بر خاک ریخته شد و اشکی که روزی در وداع، گوشه چادری پنهان شد و روزی دیگر بر سر مزاری به خاک فروشد و امروز باز هم جاری می شود تا یک بار دیگر گردد و غبار ناگزیر زمان را از چهره سرداران روزهای انتظار بشوید.

در کتاب قطور تاریخ فصل جدیدی نوشته شده است که سخت عاشقانه است.

مقدمه نویسنده

مادرش می گفت دختر به ارتشی نمی دهد و او فکر می کرد نمی دهد. ساده بود. جوان بود و فکر می کرد دنیا طوری ساخته شده که آدم ها همیشه می توانند همان کاری را بکنند که می خواهند. ساده بود. جوان بود و غصه می خورد، چون از این ارتشی خوشش آمده بود. چون تا یک هفته قبل فکر می کرد می خواهد درس بخواند، برود دانشگاه، اما حالا نمی خواست. حالا مردش را دیده بود و می خواست کنارش زندگی کند. ساده بود، جوان بود، فکر می کرد دنیا طوری ساخته شده که آدم ها همیشه می توانند همان کاری را بکنند که می خواهند.



دیگر جوان نیست. سال هاست که نیست. از همان روزی

که فهمید نمی‌تواند او را نگه دارد روی زمین، پشت میز، در اداره‌ای در تهران. چه فرقی می‌کرد. از همان روزی که با گوش‌های خودش شنید «این یعنی مرگ من.» از همان روزی که صدای نشستن هواپیمایش را شنید و برای ناهارش ته‌چین گذاشته بود، چون صبح زود که می‌رفت، به او گفت برمی‌گردد و او هر چند دیگر نبود، اما می‌خواست باشد. ساده باشد. جوان باشد و فکر کند دنیا طوری ساخته شده که آدم‌ها همیشه می‌توانند همان کاری را بکنند که می‌خواهند.

www.ketab.ir